

پاداشی که آمریکائیه‌ها از مشارکت در برنامه سرنگونی حکومت مصدق گرفتند اختصاص چهل درصد از عواید نفت ایران به کمپانیهای آمریکائی بود. نقش اصلی در مذاکرات نفت به عهده دکتر علی امینی وزیر دارائی کابینه زاهدی بود، که به پاداش این خدمت ابتدا سفیر ایران در آمریکا و بعد نخست‌وزیر شد.

انجام انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی و دوره دوم سنا و تصویب قرارداد کنسرسیوم نفت از طرف مجلس حاصل از این انتخابات، و کشف شبکه نظامی حزب توده و اعدام گروهی از افسران توده‌ای از جمله وقایع مهم دوران حکومت بیست ماهه زاهدی به‌شمار می‌آید. با وجود این شاه بعد از حل مسئله نفت و تصویب قرارداد کنسرسیوم از طرف مجلس، رغبتی به ادامه نخست‌وزیری زاهدی نداشت، زیرا زاهدی آن‌طور که شاه می‌خواست از او تمکین نمی‌کرد. با وجود این شاه تا زمانی که به آمریکا نرفته و از نزدیک با مقامات دولت آمریکا مذاکره نکرده بود، جرئت برکناری زاهدی را نداشت، زیرا زاهدی را وابسته به آمریکائیه می‌دانست و از واکنش آمریکا در مورد برکناری او نگران بود. در اواخر سال ۱۳۳۳ شاه به دعوت آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا به آن کشور مسافرت کرد و در مذاکرات خود با رئیس‌جمهور و وزیر خارجه وقت آمریکا «جان فاستر دالس» ضمن افشای بعضی از موارد فساد و سوءاستفاده در حکومت زاهدی، نظر رهبران آمریکا را درباره برکناری زاهدی جویا شد. شاه در ضمن گفت که خود او آنچه را که مورد نظر دولت آمریکاست انجام خواهد داد و به عبارت دیگر خاطرنشان می‌ساخت که آمریکائیه‌ها برای حفظ منافع خود در ایران نیازی به زاهدی ندارند. آمریکائیه‌ها با نمونه‌هایی که شاه از سوءاستفاده‌های مالی در حکومت زاهدی و حیف و میل کمکهای آمریکا ارائه داد با برکناری وی مخالفتی نکردند و تعهدات شاه را برای حفظ منافع خود در ایران کافی تشخیص دادند.

شاه سه ماه پس از بازگشت از سفر آمریکا تصمیم خود را برای برکناری زاهدی به‌موقع اجرا گذاشت. ثریا که در آن تاریخ همسر شاه و ملکه ایران بود در خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده و می‌نویسد شاه در مواقعی که قصد برکناری کسی را داشت ترجیح می‌داد مستقیماً این تصمیم را به طرف ابلاغ نکند و همیشه فرد ثالثی را واسطه این کار قرار می‌داد. در این مورد علم مأمور ابلاغ تصمیم شاه به زاهدی شد و او بود که زاهدی را قانع کرد داوطلبانه و به عنوان این که خسته شده و قصد دارد مدتی

استراحت کند از نخست‌وزیری استعفا بدهد. علم بعد از سیزدهم فروردین سال ۱۳۳۴ قصد شاه را با زاهدی در میان گذاشت و زاهدی روز شانزدهم فروردین استعفا داد. شغل تازه‌ای که برای زاهدی در نظر گرفته شد «سفیر سیار ایران در اروپا» بود. یک شغل محترم و بی‌دردسر با حقوق بالا و زندگی آرام و بی‌دغدغه در ژنو. زاهدی تا پایان عمرش این سمت را حفظ کرد و در تمام این مدت فقط یک‌بار برای حضور در مراسم عقد و عروسی پسرش اردشیر با شهناز دختر شاه به ایران آمد. زاهدی در سال ۱۳۴۲ در سن ۷۱ سالگی درگذشت.

\*\*\*

بعد از برکناری زاهدی، حسین علاء برای دومین بار به نخست‌وزیری منصوب شد که شرح حال او و وقایع دوران نخست‌وزیریش در پایان فصل هفتم به تفصیل شرح داده شده است. دومین دوره نخست‌وزیری علاء دو سال به طول انجامید و در فروردین ماه سال ۱۳۳۶ دکتر منوچهر اقبال وزیر دربار و رئیس پیشین دانشگاه تهران به جانشینی وی انتخاب گردید.

دکتر منوچهر اقبال، که قریب سه سال و نیم عهده‌دار مقام نخست‌وزیری بود، از بازیگران اصلی دوران سلطنت محمدرضا شاه است، که چه قبل از تصدی مقام نخست‌وزیری و چه بعد از آن نیز نقشهای مهمی را ایفا کرده است. منوچهر اقبال در سال ۱۲۸۸ هجری شمسی در خراسان به دنیا آمد. پدرش میرزا ابوتراب ملقب به «مقبل السلطنه» از رجال و ملاکین خراسان بود. حاج مقبل السلطنه در انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی از کاشمر به وکالت مجلس انتخاب شد، ولی بعد از آن علاقه‌ای به امور سیاسی نشان نداد و تا پایان عمر به امور ملک‌داری خود اشتغال داشت. منوچهر پس از انجام تحصیلات ابتدائی در مشهد به تهران آمد و تحصیلات متوسطه خود را در دارالفنون به انجام رساند. در سال ۱۳۰۶ پس از اخذ دیپلم از مدرسه دارالفنون به فرانسه رفت و ابتدا در «مون‌پلیه» و سپس پاریس به تحصیل طب پرداخت.

دکتر منوچهر اقبال در سال ۱۳۱۲ پس از اخذ تخصص در رشته امراض عفونی از دانشگاه پاریس به ایران بازگشت و بعد از انجام خدمت نظام، در شهرداری مشهد به عنوان رئیس بهداری استخدام شد. در سال ۱۳۱۶ به تهران آمد و با درجه دانشیاری در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شروع به کار کرد. دکتر اقبال ضمن تدریس در

دانشکده پزشکی یک مطب خصوصی هم دائر کرد و تا سال ۱۳۲۱ که به معاونت وزارت بهداشتی انتخاب شد مطب خصوصی خود را داشت. منوچهر اقبال دو سال بعد به کفالت وزارت بهداشتی منصوب شد و در سال ۱۳۲۴ برای اولین بار در کابینه قوام السلطنه به سمت وزیر بهداشتی معرفی گردید.

دکتر اقبال از این تاریخ به بعد در کابینه‌های مختلف به ترتیب وزیر پست و تلگراف، وزیر بهداشتی، وزیر فرهنگ، وزیر کشور و وزیر راه بود. در دولت رزم آرا به استانداری آذربایجان و ریاست دانشگاه تبریز منصوب شد. دکتر مصدق او را از کار برکنار کرد و دکتر اقبال در تمام دوران حکومت مصدق شغل سیاسی نداشت، تا این که در انتخابات دوره دوم سنا به سناتوری انتخاب شد و متعاقب آن در سال ۱۳۳۳ به ریاست دانشگاه تهران منصوب گردید. در سال ۱۳۳۴ بعد از انتخاب حسین علاء به مقام نخست‌وزیری به وزارت دربار منصوب شد و در فروردین ماه سال ۱۳۳۶ به جای علاء به نخست‌وزیری انتخاب گردید.

از میان ۲۲ نخست‌وزیر دوران سلطنت محمدرضا شاه، دکتر اقبال بی‌تردید مطیع‌ترین و بی‌اختیارترین آنهاست و اگر بتوان رقیبی در اطاعت از اوامر شاهانه برای او پیدا کرد، شاید تنها هویدا شایسته این عنوان باشد. زیرا به جز این دو، بیست نخست‌وزیر دیگر شاه، اگر مانند فروغی و قوام السلطنه و دکتر مصدق استقلالی از خود نداشتند، مطیع بی‌چون و چرا و گوش به فرمان اوامر شاهانه هم نبودند و کم و بیش، البته هر یک در حدی نقشی در مسائل مملکتی بازی می‌کردند.

منوچهر اقبال اولین نخست‌وزیری بود که ذیل نامه‌ها و تلگرافات و گزارشهای خود را به شاه با عناوینی از قبیل چاکر و «غلام و جان‌نثار» امضا می‌کرد و هم او بود که مقام نخست‌وزیری را تا حد نوکری شاه پائین آورد. دکتر اقبال در مقابل اطاعت بی‌چون و چرا از شاه، نسبت به دیگران، حتی وزیران کابینه خود نیز مغرور و متفرعن بود و در مجلس، هر گاه با انتقادی نسبت به دولت روبرو می‌شد، پاسخ تند و بی‌ادبانه‌ای به نماینده معترض می‌داد و علناً می‌گفت من احتیاجی به رأی شما ندارم، با امر شاهنشاه آمده‌ام و با امر شاهانه هم خواهم رفت!

سازمان امنیت و اطلاعات کشور، که بعدها به نام مخفف آن (ساواک) شهرت یافت در زمان حکومت اقبال بنیان نهاده شد و اولین رئیس این سازمان، تیمور بختیار،

به عنوان معاون نخست وزیر و سرپرست سازمان اطلاعات و امنیت کشور معرفی گردید. کنگره نمایندگان مجلسین نیز که به موجب مصوبه مجلس مؤسسان دوم اختیار تجدید نظر در بعضی از اصول متمم قانون اساسی را داشت در اوایل حکومت اقبال تشکیل شد. تقی زاده رئیس سنا که با این کار موافق نبود از ریاست مجلس سنا استعفا داد و صدرا لاشراف که به جانشینی او انتخاب شده بود ریاست کنگره را به عهده گرفت.

در سال ۱۳۳۶ که اولین سال حکومت اقبال است دو حزب تازه در ایران پا به عرصه وجود نهاد. هر دو حزب با اشاره شاه تشکیل شد و هر دو مجری اوامر شاهانه بودند، منتهی برای حفظ ظاهر دمکراسی در ایران یکی نقش حزب مخالف و دیگری نقش حزب طرفدار دولت را بازی می کرد. حزب به اصطلاح مخالف دولت به رهبری امیر اسدالله علم، که ظاهراً برنامه ای مترقی داشت و اصلاحات ارضی و سهام کردن کارگران در سود کارخانه ها را در برنامه خود گنجانده بود، حزب «مردم» نام گرفت و حزب دولتی که خود دکتر اقبال در رأس آن قرار گرفته بود به حزب «ملیون» معروف شد.

دکتر اقبال در سال دوم نخست وزیری خود چند لایحه پرسروصدا تقدیم مجلس کرد، که با وجود جار و جنجال فراوان و تصویب این لوایح از طرف مجلسین اثری بر آنها مترتب نشد. از جمله این لوایح، لایحه منع مداخله و شرکت نمایندگان مجلسین و مقامات دولتی در معاملات دولتی و لایحه معروف به «از کجا آورده ای» بود. در اجرای لایحه اول که به صورت قانون درآمد، چند تن از وزیران و نمایندگان مجلس که کارهای بزرگ دولتی داشتند استعفا دادند، ولی اعمال نفوذ مقامات دولتی و نمایندگان مجلسین در معاملات دولتی به طور غیرمستقیم و از طریق بستگان شان ادامه یافت. اجرای قانون معروف به «از کجا آورده ای» هم به پر کردن پرسشنامه هائی از طرف کارمندان محدود گردید و عملاً اقدامی در جهت اجرای مفاد قانون به عمل نیامد.

از وقایع مهم دیگر دومین سال نخست وزیری دکتر اقبال درگیری و اختلاف او با ابوالحسن ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه بود. ابتهاج که اعتبارات عمرانی کشور را در اختیار داشت عملاً دولتی در داخل دولت تشکیل داده و به نخست وزیر اعتنا نمی کرد. دکتر اقبال در مبارزه با ابتهاج از تمام عواملی که در اختیار داشت، از جمله حمایت اشرف پهلوی که همیشه از وی پشتیبانی می نمود، استفاده کرد و سرانجام با جلب

موافقت شاه لایحه‌ای تقدیم مجلس نمود که به موجب آن کلیه اختیارات مدیرعامل سازمان برنامه به نخست‌وزیر انتقال می‌یافت. این لایحه روز ۲۶ بهمن‌ماه ۱۳۳۷ با قید سه فوریت تقدیم مجلس شد و همان روز به تصویب رسید. متعاقب تصویب این لایحه در مجلس ابتهاج سازمان برنامه را ترک کرد و دکتر اقبال اداره امور سازمان را به دست خود گرفت. ولی اشرف پهلوی در ازاء حمایت از دکتر اقبال در مبارزه با ابتهاج، از او خواست که مرد مورد علاقه‌اش خسرو هدایت را در رأس سازمان برنامه بگذارد. دکتر اقبال تسلیم شد و خسرو هدایت با عنوان معاون نخست‌وزیر و قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه اداره امور این سازمان را به دست گرفت.

کودتای ضد سلطنتی در عراق نیز در دومین سال نخست‌وزیری دکتر اقبال اتفاق افتاد. این کودتا پیمان دفاعی بغداد را که در زمان حکومت سلف دکتر اقبال منعقد شده بود متزلزل ساخت و معادلات سیاسی منطقه را به هم ریخت. دولت جمهوری عراق روز نهم اسفندماه ۱۳۳۷ خروج خود را از پیمان بغداد اعلام داشت و کشورهای دیگر عضو پیمان (ایران و ترکیه و پاکستان و انگلستان) نام اتحادیه دفاعی خود را به سازمان پیمان مرکزی (سنتو) تغییر دادند. آمریکا حاضر به عضویت کامل در این پیمان نشد، ولی با عقد قراردادهای دفاعی دوجانبه با هر یک از کشورهای عضو سنتو متعهد کمک نظامی به این کشورها در برابر حملات احتمالی از خارج گردید. دولت شوروی امضای قرارداد دفاعی بین ایران و آمریکا را مغایر قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی تشخیص داد و جنگ تبلیغاتی شدیدی را علیه ایران آغاز کرد. ایران نیز به مقابله برخاست و جنگ تبلیغاتی بین تهران و مسکو شش ماه به طول انجامید.

اولین قانون کار و اولین قانون اصلاحات ارضی نیز در دوره نخست‌وزیری دکتر اقبال وضع گردید. طراح و مبتکر هر دو قانون جمشید آموزگار بود که در کابینه دکتر اقبال ابتدا وزیر کار و سپس وزیر کشاورزی شد. قانون اصلاحات ارضی در مجلس، که اکثریت نمایندگان آن از ملاکین و زمین‌داران بودند، با مقاومت زیادی روبرو شد و سرانجام با تغییراتی به تصویب رسید، ولی عمر دولت اقبال نیز با تصویب این قانون به سر رسید و برنامه اصلاحات ارضی در دولتهای بعدی به صورت دیگری به موقع اجرا درآمد. انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، که مقدمات آن در آغاز چهارمین سال نخست‌وزیری دکتر اقبال فراهم شد، سرآغاز روند سقوط دولت او بود. همان‌طور که

قبلاً اشاره شد، شاه در اجرای نظر آمریکائیه‌ها که می‌خواستند یک ظاهر دمکراتیک به حکومت ایران بدهند، به تشکیل دو حزب ملیون (به رهبری دکتر اقبال) و مردم (به رهبری علم) مبادرت نمود و قرار بود که این دو حزب در انتخابات دوره بیستم در مقابل هم قرار بگیرند. ولی با فضای به ظاهر آزادی که در آستانه انتخابات به وجود آمده بود، یک گروه مستقل به رهبری سید جعفر بهبهانی و دکتر امینی، و بقایای جبهه ملی نیز که تجدید حیات کرده بودند، وارد میدان شدند. دکتر اقبال که مزه حکومت به مذاقش خوش آمده بود و نمی‌خواست مسند نخست‌وزیری را رها کند، با مداخلات علنی در کار انتخابات رسوائی به بار آورد و نه فقط منفردین و اعضای جبهه ملی، بلکه کاندیداهای حزب مردم را نیز از امکان فعالیت و به دست آوردن چند کرسی نمایندگی در مجلس محروم ساخت. حتی در تهران نیز که برای حفظ ظاهر، چند کرسی نمایندگی به کاندیداهای غیر دولتی اختصاص داده می‌شد، فقط کاندیداهای حزب دولتی ملیون از صندوقها سر در آوردند.

روز پنجم شهریور ماه ۱۳۳۹، به دنبال اعلام نتایج انتخابات تهران، شاه از دکتر اقبال خواست که از نخست‌وزیری استعفا بدهد و متعاقب کناره‌گیری وی از مقام نخست‌وزیری، به نمایندگان منتخب دوره بیستم نیز تکلیف استعفا کرد. در انتخابات مجدد دوره بیستم، که در زمستان سال ۱۳۳۹ انجام شد، دکتر اقبال به عنوان لیدر حزب ملیون در مبارزات انتخاباتی شرکت کرد و رهبری نمایندگان منتخب این حزب را در مجلس به عهده گرفت. با انحلال مجلس بیستم در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، که چگونگی آن در شرح دوران نخست‌وزیری دکتر امینی خواهد آمد، دکتر اقبال که در خطر تعقیب و بازداشت از طرف حکومت امینی بود از ایران خارج گردید و تا پایان حکومت امینی مصدر کاری نشد. بعد از سقوط دولت امینی به سمت نماینده ایران در سازمان علمی و فرهنگی و تربیتی ملل متحد (یونسکو) تعیین شد و قریب یک سال با این سمت در پاریس اقامت داشت.

دکتر اقبال در خردادماه سال ۱۳۴۲، پس از برکناری عبدالله انتظام از ریاست شرکت ملی نفت ایران، به تهران فراخوانده شد و در رأس شرکت نفت قرار گرفت. انتصاب دکتر اقبال به ریاست شرکت ملی نفت، که مهمترین مقام دولتی پس از نخست‌وزیری به شمار می‌آمد، بیشتر نتیجه تلاش اشرف پهلوی بود، زیرا علم نخست‌وزیر

وقت با اقبال میانه‌ای نداشت و می‌خواست یکی از اطرافیان خود را در رأس شرکت نفت بگذارد. دکتر اقبال مدت چهارده سال در این سمت ماند، و با این که وظایف خود را در شرکت نفت با دقت و صداقت انجام می‌داد، عملاً در سیاست جاری کشور نقشی نداشت و حتی در امور سیاسی مربوط به نفت و اوپک هم، که جمشید آموزگار تحت نظر مستقیم شاه آن را اداره می‌کرد، مورد مشورت قرار نمی‌گرفت. دکتر اقبال در سال ۱۳۵۶ در سن ۶۸ سالگی سکنه کرد و درگذشت. دکتر اقبال تا هنگام مرگ، علاوه بر ریاست شرکت ملی نفت، مشاغل افتخاری متعدد دیگری هم داشت، که بعضی از آنها مانند ریاست انجمن قلم هیچ ارتباطی به رشته تخصصی او نداشت، ولی تمام این کارها را با دقت و حوصله انجام می‌داد. دکتر اقبال در تمام مدت خدمات دولتی خود از ساعت شش صبح پشت میز کارش حاضر می‌شد و روزانه به‌طور متوسط چهارده ساعت کار می‌کرد.

\*\*\*

بعد از استعفای دکتر اقبال، مهندس جعفر شریف‌امامی وزیر صنایع و معادن کابینه اقبال به نخست‌وزیری منصوب شد و بعد از تجدید انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در زمستان سال ۱۳۳۹ و افتتاح مجلس بیستم در اسفندماه همین سال مجدداً مأمور تشکیل کابینه گردید. دوره اول نخست‌وزیری شریف‌امامی در مجموع در حدود هشت ماه به‌طول انجامید، که چون ضمن بررسی نقش وی در دومین دوره نخست‌وزیریش در سال ۱۳۵۷، به وقایع این دوران هم اشاره خواهیم کرد، به شرح احوال نخست‌وزیر بعدی، دکتر علی امینی و وقایع دوران حکومت او می‌پردازیم.

دکتر علی امینی که در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۴۰ به دنبال استعفای شریف‌امامی به نخست‌وزیری منصوب شد و قریب چهارده ماه حکومت کرد، در سال ۱۲۸۴ هجری شمسی در تهران متولد شد. پدرش محسن خان امین‌الدوله، فرزند میرزا علی‌خان امین‌الدوله صدراعظم دوران سلطنت مظفرالدین شاه، و مادرش اشرف خانم فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه بود. علی امینی پس از انجام تحصیلات مقدماتی و ابتدائی در تهران و اخذ دیپلم متوسطه از دارالفنون به پاریس رفت و از دانشگاه معروف «سوربن» درجه دکترای اقتصاد گرفت. در بازگشت به ایران به استخدام وزارت دادگستری درآمد و مورد توجه داور وزیر وقت دادگستری قرار گرفت. هنگامی که داور به جای تقی‌زاده به

وزارت دارائی انتخاب شد، دکتر علی امینی را هم با خود به دارائی برد و در سال ۱۳۱۵، چند ماه قبل از این که دست به خودکشی بزند او را به ریاست کل گمرک منصوب کرد. علی امینی پس از مرگ داور هم مدتی ریاست کل گمرک را به عهده داشت تا این که به مدیر کلی وزارت دارائی و سپس معاونت وزارت دارائی انتخاب شد.

در سال ۱۳۲۱، هنگامی که قوام السلطنه به صحنه سیاست ایران بازگشت، علی امینی داماد برادر خود وثوق الدوله را به معاونت نخست‌وزیر برگزید و سپس در رأس هیئت اقتصادی ایران به آمریکا فرستاد. اولین تماس مستقیم امینی با آمریکائیان که زمینه ترقیات بعدی وی را فراهم ساخت، در همین سفر برقرار گردید.

در سال ۱۳۲۵ که قوام السلطنه مجدداً به مقام نخست‌وزیری انتخاب شده بود، علی امینی را به سمت دبیر کل شورای عالی اقتصاد و ریاست هیئت مدیره بانک صنعتی و معدنی ایران انتخاب کرد. دکتر امینی در تشکیل حزب دمکرات قوام السلطنه هم نقش مهمی ایفا کرد و در انتخابات دوره پانزدهم در صدر لیست کاندیداهای حزب دمکرات از تهران قرار گرفت. دکتر امینی در مجلس پانزدهم نیز در سمت ریاست کمیسیون بودجه از کارگردانان اصلی این مجلس به‌شمار می‌آمد.

علی امینی در سال ۱۳۲۹ برای اولین بار در کابینه منصور به سمت وزیر اقتصاد ملی معرفی شد. دکتر امینی در کابینه‌های رزم آرا و علاء شرکت نداشت ولی در کابینه اول دکتر مصدق مجدداً به وزارت اقتصاد ملی انتخاب گردید. همکاری امینی با دکتر مصدق بیش از هشت ماه به طول نینجامید و دکتر مصدق در کابینه دوم خود علی‌اکبر اخوی را به جای وی به وزارت اقتصاد معرفی کرد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دکتر علی امینی در کابینه سپهبد زاهدی به سمت وزیر دارائی تعیین گردید. پست وزارت دارائی مهمترین و حساسترین پست کابینه زاهدی بود، زیرا وزیر دارائی می‌بایست مذاکرات نفت را که در اواخر حکومت مصدق به کلی قطع شده بود از سر بگیرد و مشکل نفت را به هر صورتی شده حل کند. دکتر امینی این کار را، آن‌طور که دلخواه آمریکائیان بود، به‌ثمر رساند و کنسرسیوم جدید نفت ایران با اختصاص چهل درصد سهام به کمپانیهای آمریکائی تشکیل گردید. قرارداد جدید، در قالب اصل ملی شدن و بر اساس تنصیف درآمد نفت (اصل پنجاه - پنجاه) منعقد شد، و این همان بود که شرکت سابق نفت انگلیس و ایران در زمان



حکومت رزم آرا هم به آن گردن نهاده بود.

دکتر امینی تا استعفای سپهبد زاهدی از مقام نخست‌وزیری در فروردین‌ماه ۱۳۳۴ پست وزارت دارائی را در کابینه او حفظ کرد و در کابینه بعدی به ریاست حسین علاء نیز به همین سمت معرفی شد. علاء در خردادماه سال ۱۳۳۴ در ترمیم کابینه خود دکتر امینی را به وزارت دادگستری معرفی کرد. دکتر امینی قریب هفت ماه وزیر دادگستری بود، تا این که در دیماه سال ۱۳۳۴ به سمت سفیر کبیر ایران در آمریکا تعیین شد. دکتر امینی در دوران تصدی سفارت ایران در آمریکا بیش از پیش به آمریکائیان نزدیک شد و علاوه بر مقامات رسمی دولت آمریکا با بعضی از سناتورهای آمریکائی، از جمله «جان. اف. کندی» سناتور جوان ایالت ماساچوست آمریکا، که شانس زیادی برای انتخاب شدن به مقام ریاست جمهوری داشت، طرح دوستی ریخت. بزرگترین اشتباه سیاسی دکتر امینی در دوران تصدی مقام سفارت ایران در آمریکا، نطقی بود که بدون کسب اجازه از تهران درباره مسئله نفت ایراد نمود و ضمن آن برای اولین بار تزی را به این عنوان مطرح کرد که نفت یک ثروت طبیعی و زیرزمینی و متعلق به همه مردم جهان است و تمام مردم جهان باید در درآمد حاصله از آن سهیم شوند! این تز که به هیچوجه با منافع ملی ایران سازگار نبود، و معلوم نشد انگیزه واقعی امینی در ارائه آن چه بوده است، شاه را به شدت عصبانی کرد و دکتر امینی در فروردین‌ماه سال ۱۳۳۷ و پیش از این که دوره مأموریت چهار ساله‌اش در آمریکا تمام شود به تهران احضار گردید.

دکتر امینی پس از مراجعت به تهران مدتی مغموب و خانه‌نشین بود، تا این که در سال ۱۳۳۹، همزمان با انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا که به پیروزی کندی انجامید، جان تازه‌ای گرفت و در فعالیتهای انتخاباتی شرکت جست. در تابستان سال ۱۳۳۹ در جریان انتخابات تابستانی، و بعد از آن در جریان انتخابات زمستانی، دکتر امینی با سیدجعفر بهبهانی و ارسال خلعتبری جبهه واحدی تشکیل داده و خود را کاندیدای نمایندگی تهران کرده بود. هیچ‌یک از آنها در انتخابات تابستانی موفق نشدند و با ابطال انتخابات تابستانی فرصت دیگری برای فعالیت آنان فراهم آمد. در انتخابات زمستانی بهبهانی و خلعتبری و چند نفر دیگر از منفردین مانند اللهیار صالح و رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای به مجلس راه یافتند، ولی دکتر امینی انتخاب نشد و این بار با

استفاده از عدم رضایت دولت جدید آمریکا از شاه و برنامه‌هایی که کندی برای ایجاد تغییر و تحول در ایران داشت خود را کاندیدای نخست‌وزیری نمود.

درباره روابط دکتر امینی با آمریکائیان و شرایطی که به انتخاب او به مقام نخست‌وزیری انجامید «باری روبین» محقق معروف آمریکائی چنین می‌نویسد:

«در سال ۱۹۶۰ که سال انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود، برای نخستین بار پس از سقوط مصدق، ایران دچار یک سلسله تشنج‌های سیاسی شد و در مطبوعات آمریکا مطالب انتقادآمیزی درباره شیوه غیر دموکراتیک حکومت شاه در ایران انتشار یافت. با پیروزی کندی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، که با وعده تغییرات عمیق و اساسی در سیاست داخلی و خارجی آمریکا بر سر کار آمده بود، شاه هم ناچار روش خود را تغییر داد و در ماه مه سال ۱۹۶۱ دکتر علی امینی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. دکتر امینی در طول سال ۱۹۶۰ به طرفداری از آزادی انتخابات و تغییر روش حکومت برخاسته و در آن تاریخ در جناح مخالف دولت قرار داشت. شاه برخلاف میل باطنی خود و برای خروج از بن‌بستی که در آن گرفتار شده بود به نخست‌وزیری امینی تن درداد، زیرا او هم در ردیف سیاستمداران مستقل و نیرومندی مانند قوام‌السلطنه و مصدق و رزم‌آرا و زاهدی بود و شاه هرگز نسبت به کسانی که تفوق و برتری او را در حکومت مورد تهدید قرار دهند، نظر مساعدی نداشت.

امینی که از قدیمی‌ترین خانواده‌های ایرانی بود، تحصیلات خود را در رشته حقوق در پاریس به اتمام رسانده و پس از بازگشت به ایران پستهای دولتی مهمی را اشغال کرد. امینی در کابینه‌های مصدق و زاهدی و حسین علاء عضویت داشت و همکاری وی با همه آنها درجه انعطاف سیاسی او را نشان می‌داد. امینی قبل از سقوط حکومت مصدق از او جدا شد و پس از سقوط مصدق در کابینه زاهدی به عنوان وزیر دارائی مسئولیت حساس و سنگین مذاکره با کمپانیهای نفتی را به عهده گرفت. امینی همچنین رابط اصلی دولت با آمریکا برای دریافت وام و کمکهای اقتصادی بود که در هر دو مورد موفق شد. هرچند توافق او با کمپانیهای نفتی، با وجود تلاشی که برای تأمین حداکثر امتیاز برای ایران در آن شرایط به عمل آورد با مخالفت و اعتراض بقایای جبهه ملی و طرفداران مصدق مواجه گردید.

نقش حساس امینی در مذاکرات نفت و شهرت و موقعیتی که در جریان این مذاکرات در محافل بین‌المللی به دست آورد برای شاه خوش آیند نبود. شاه در وجود او یک قوام‌السلطنه تازه و رقیب بالقوه‌ای برای قدرت خود می‌دید و به همین جهت وقتی زیر پای زاهدی را جارو کرد دکتر امینی را هم از صحنه سیاست داخلی ایران بیرون راند و او را به عنوان سفیر ایران در آمریکا به واشنگتن فرستاد. فعالیت‌های امینی در آمریکا و شهرتی که با چند نطق و مصاحبه در آمریکا به دست آورده بود نگرانی‌های تازه‌ای برای شاه به وجود آورد و به همین جهت پیش از پایان دوره مأموریتش در آمریکا به تهران احضار گردید. از جمله شایعاتی که درباره علت احضار او به تهران منتشر شد نقش احتمالی وی در طرح یک توطئه کودتا با پشتیبانی آمریکائیان بود.

در واقع امینی در مدت مأموریت خود در آمریکا روابط نزدیکی با مقامات دولتی و شخصیت‌های برجسته آن روز آمریکا برقرار کرده بود. یکی از این شخصیت‌ها که با امینی روابط دوستانه‌ای داشت جان کندی سناتور معروف ماساچوست بود که در انتخابات سال ۱۹۶۰ از طرف حزب دمکرات کاندیدای مقام ریاست جمهوری شد و با موفقیت در انتخابات، در ژانویه سال ۱۹۶۱ زمام امور آمریکا را به دست گرفت. با توجه به این رابطه گفته شد که شاه تحت فشار آمریکائیان امینی را به نخست‌وزیری منصوب کرده است. دلیلی بر تأیید این ادعا وجود ندارد، ولی قدر مسلم این است که امینی در میان آمریکائیان از محبوبیت خاصی برخوردار بود و مطبوعات آمریکا هم از انتصاب او به مقام نخست‌وزیری استقبال کردند. امینی که خود از ملاکین بزرگ بود در یکی از نخستین سخنرانی‌های خود با صراحت خطاب به مالکان بزرگ گفت «یا به تقسیم اراضی رضایت بدهید، یا انقلاب شما را وادار به تقسیم زمین‌هایتان خواهد کرد». نیویورک تایمز در تفسیر این نطق سرمقاله‌ای منتشر کرد و ضمن آن نوشت «این بهترین و امیدبخش‌ترین چشم‌انداز است که پس از سالها در صحنه سیاست ایران به چشم می‌خورد، و شاید این آخرین امید برای نجات و بهبودی اوضاع یکی از بیمارترین کشورهای جهان باشد...». بسیاری از دیپلمات‌های آمریکائی همین نظر را داشتند و حکومت امینی را آخرین چاره حل مشکلات ایران می‌دانستند.

شاه درباره اصل اصلاحات ارضی با امینی اختلاف نظری نداشت، ولی امینی اصلاحات ارضی را نقطه شروع تغییرات و اصلاحات اساسی در زمینه‌های دیگر و مبارزه

با فساد اداری می‌دانست که شاه با آن موافق نبود. با وجود این اختلاف اصلی شاه را با امینی باید در ارتباط نزدیک او با آمریکائیه‌ها و خطری جستجو نمود که شاه برای قدرت خود در این رابطه احساس می‌کرد...»<sup>۱۷</sup>

شاه سالها بعد ضمن مصاحبه‌ای به صراحت گفت که تحت فشار آمریکائیه‌ها مجبور به انتصاب دکتر امینی به مقام نخست‌وزیری شده است. شاه اعتصاب معلمان و تشنجاتی را که به استعمای شریف‌امامی از نخست‌وزیری انجامید، به «تحریکات خارجی» که در اینجا مقصود او آمریکائیه‌ها بودند، نسبت داد<sup>۱۸</sup> و انتخاب درخشش رهبر اعتصاب معلمان به وزارت فرهنگ در کابینه امینی، مبین ارتباط او با ماجرای اعتصاب و تظاهرات معلمان بود. دکتر امینی قبول مسئولیت نخست‌وزیری را موکول به صدور فرمان انحلال مجلسین از طرف شاه نمود و شاه که تحت فشار فزاینده‌ای قرار گرفته بود روز نوزدهم اردیبهشت ۱۳۴۰ فرمان انحلال هر دو مجلس را صادر کرد.

هدف دکتر امینی از وادار ساختن شاه به صدور فرمان انحلال مجلسین، فقط سوء جریان انتخابات گذشته نبود. او اصلاً مجلس را مانع پیشرفت کار خود می‌دانست و می‌خواست برنامه‌های خود را بدون مزاحمت و دخالت مجلس به‌موقع اجرا بگذارد. متن فرمان انحلال مجلسین که از طرف خود دکتر امینی تهیه شده بود به‌خوبی مبین این نکته است. متن فرمان، که شاه با اکراه و چند روز تردید و تأمل آن را امضا کرد به شرح زیر است:

با تأییدات خداوند متعال، ما پهلوی شاهنشاه ایران نظر به وظیفه خطیری که قانون اساسی در حفظ مشروطیت و رفاه و سعادت ملت ایران برعهده ما محول داشته و نظر به لزوم اتخاذ تصمیم و اقدام به یک سلسله اصلاحات عمیق و قاطع در تمام شئون کشور، به‌منظور رفع مشکلات روزافزونی که با آن مواجه است، و نظر به علاقه تامی که در رعایت حقوق ملت عزیز خود داریم و نظر به سابقه تصمیمی که به رعایت افکار عموم داشتیم و منجر به تجدید انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی

۱۷- جنگ قدرتها در ایران - نویسنده باری روبین. مترجم محمود طلوعی. انتشارات

آشتیانی. صفحات ۹۱ تا ۹۳

۱۸- اعتصاب معلمان و تظاهرات آنها در میدان بهارستان که به تیراندازی از طرف نظامیان و کشته شدن معلمی به نام دکتر خانعلی انجامید، از طرف محمد درخشش رئیس جامعه معلمان ترتیب داده شده بود. درخشش در جریان انقلاب به آمریکا رفت و اکنون مقیم آن کشور است.

گردید، در این موقع که دولت مقتدر و اصلاح‌طلبی را برای نجات مملکت از مشکلات موجود مأمور نموده‌ایم و عقیده داریم که هیچ‌گونه مانعی نباید سد راه اقدامات اساسی و اصلاحی دولت گردد، و معتقد بودیم که بدون اصلاح قانون انتخابات انجام انتخاباتی که روح قانون اساسی ایران را دربر داشته باشد مشکل، بلکه ممتنع و محال است و متأسفانه با قانون فعلی انتخاباتی که خالی از نفی و لغزش باشد مقدور نیست، علیهذا به نام سعادت ملت ایران و به موجب اصل ۴۸ اصلاحی اردیبهشت ۱۳۲۸ قانون اساسی، انحلال مجلسین شورای ملی و سنا را اعلام و مقرر می‌داریم که دولت با اصلاح قانون انتخابات اقدام به تجدید انتخابات مجلسین شورای ملی و سنا بنماید.

در این فرمان، که نویسنده آن خود دکتر امینی یا ارسنجانلی است، چند نکته جلب توجه می‌کند: نخست این که فرمان نوعی تفویض اختیارات به دولت برای «انجام یک سلسله اصلاحات عمیق و قاطع در تمام شئون کشور» است. ثانیاً دکتر امینی از زبان خود شاه این مطلب را تصریح می‌کند که وجود مجلس نباید «سد راه اقدامات اساسی و اصلاحی دولت گردد». و مهمتر از همه موکول نمودن انجام انتخابات بعدی به اصلاح قانون انتخابات است، که انجام آن در اختیار دولت بوده و مفهوم آن آزادی عمل دولت در ادامه حکومت بدون مجلس، تا زمانی است که خود مبادرت به اصلاح قانون انتخابات بنماید!

دکتر امینی پس از اعلام انحلال مجلسین در روز بیستم اردیبهشت ۱۳۴۰ کابینه خود را به شاه معرفی کرد. لیست اسامی وزیران کابینه امینی هم شگفتی‌آفرین بود، و کاملاً نشان می‌داد که در تعیین اعضای کابینه جدید با شاه مشورت نشده است. وزیر ارشد دولت امینی، نورالدین الموتی وزیر دادگستری، از رهبران سابق حزب توده و از اعضای گروه ۵۳ نفر بود و از وزیران دیگر، که قطعاً برخلاف میل شاه تعیین شده بودند، می‌توان از مهندس فریور وزیر صنایع و معادن (از اعضای جبهه ملی) محمد درخشش وزیر فرهنگ (رهبر اعتصاب معلمان) و حسن ارسنجانلی وزیر کشاورزی (یار غار قوام السلطنه) نام برد.

اولین تصمیم کابینه امینی ممنوع‌الخروج کردن تمام مقامات سابق بود. دکتر اقبال نخست‌وزیر سابق که در معرض خطر توقیف و محاکمه بود برای نجات از معرکه به حامی دیرین خود اشرف پهلوی متوسل شد و به توصیه او با یک هواپیمای باری ارتش

از ایران گریخت. فرار دکتر اقبال سروصدای زیادی به راه انداخت و روابط دولت و دربار از همان آغاز کار تیره شد.

دکتر امینی پس از ایراد چند نطق جنجالی دربارهٔ ورشکستگی اقتصادی کشور و خالی بودن خزانه و فساد مسئولین گذشته دستور توقیف عده‌ای از مقامات برجستهٔ دولتهای پیشین را صادر کرد. اولین گروه بازداشت‌شدگان از مقامات سابق، سپهبد علوی‌مقدم وزیر سابق کشور، سپهبد حاج علی کیا رئیس سابق ادارهٔ دوم ستاد ارتش، سرلشگر ضرغام وزیر سابق دارائی، سرتیپ آجودانی مدیرعامل سابق برق تهران و سرتیپ نویسی مدیر عامل پیشین شیلات بودند. به دنبال این گروه ابتهاج و آرامش مدیران عامل سابق سازمان برنامه و فروهر و مهام شهرداران سابق تهران نیز بازداشت شدند. غیر از این عده، گروهی از مقامات و مسئولین درجه ۲ و ۳ دولتی و همچنین عده‌ای از بازاریان بازداشت شدند، که معروفترین آنها حاج مهدی ابراهیمی دریانی تاجر معروف چای و مدیرعامل شرکت ساختمانی و شهرک‌سازی شهر آرا بود.

همزمان با این بازداشت‌ها، بعضی از وزیران کابینه نیز دست به اقدامات جنجالی زدند که در رأس آنها حسن ارسنجانوی وزیر کشاورزی، درخشش وزیر فرهنگ و نورالدین الموتی وزیر دادگستری قرار داشتند. حسن ارسنجانوی برنامهٔ تازهٔ اصلاحات ارضی را پیاده کرد و با نطق‌های آتشین مالکین را تهدید نمود که در صورت مقاومت سر خود را به باد خواهند داد! درخشش وزیر فرهنگ ضمن افزایش حقوق معلمان سازمان اداری این وزارتخانه را کوچک کرد و صاحبان مشاغل اداری را به معلمی گمارد. درخشش همچنین ارز تحصیلی صدها نفر از دانشجویان ایرانی مقیم خارج را به این عنوان که اولیاء آنها از متمکنین هستند و خودشان می‌توانند هزینهٔ تحصیل فرزندانشان را تأمین کنند قطع کرد. نورالدین الموتی وزیر دادگستری نیز علاوه بر آن که تشکیلات دادگستری را زیر و رو کرد، چند مصاحبهٔ جنجالی برپا نمود و در یکی از این مصاحبه‌ها به مناسبت اعلام جرمی که سپهبد حسین آزموده دادستان سابق ارتش علیه دکتر امینی کرده بود وی را «آیushman ایران» نامید و دستور بازداشت او را صادر کرد.<sup>۱۹</sup>

۱۹- سپهبد آزموده بیشتر به واسطهٔ نقشی که در محاکمهٔ دکتر مصدق ایفا کرد شهرت یافت. «آیushman» هم معروفترین جنایتکار جنگی آلمان هیتلری بود، که اسرائیلیها او را از مخفی‌گاهش در آمریکای جنوبی ربودند و بعد از یک محاکمهٔ جنجالی اعدام کردند.

بر کناری و تبعید سپهبد تیمور بختیار رئیس سازمان امنیت نیز از موفقیت‌های بزرگ امینی بود. البته خود شاه هم که بعد از مسافرت بختیار به آمریکا و ملاقاتهای او با مقامات آمریکائی نسبت به وی بدبین شده بود در این کار از امینی پشتیبانی می‌کرد. باری روبین محقق آمریکائی که قبلاً نیز به نوشته‌های مستند او دربارهٔ مسائل ایران اشاره کرده‌ایم دربارهٔ این ماجرا چنین می‌نویسد:

«تیمور بختیار که در مقام ریاست سازمان امنیت ایران قدرت زیادی کسب کرده بود ظاهراً به علت تحریکات علیه حکومت امینی از ایران اخراج شد، ولی بر کناری او دلایل مهمتر و عمیق‌تری داشت. این موضوع را کرمیت روزولت کارگردان کودتای ۱۹۵۳ تهران در مصاحبه‌ای با نویسنده (باری روبین) در بیستم مارس ۱۹۸۰ فاش ساخت. بختیار در سفری به آمریکا، قبل از روی کار آمدن امینی، به ملاقات آلن دالس رئیس سیا و کرمیت روزولت رفته و از آنها برای ترتیب یک کودتا علیه شاه کمک خواسته بود. آمریکائیا به هیچ وجه با اجرای چنین نقشه‌ای موافق نبودند و به همین جهت شاه را در جریان گذاشتند و شاه هم در اولین فرصت مناسب او را از کار برکنار کرد... بختیار با وجود بر کناری از ریاست ساواک از تحریکات خود علیه شاه دست برنداشت تا این که سرانجام به وسیلهٔ عوامل سازمانی که خود آن را به وجود آورده بود در عراق به قتل رسید...»<sup>۲۰</sup>

از آبان‌ماه سال ۱۳۴۰، جبههٔ ملی که در اوایل حکومت امینی تجدید حیات کرده و اجتماعی ترتیب داده بود، به مخالفت با دولت برخاست و نخستین نشانه‌های این مخالفت در دانشگاه تهران پدیدار شد. عدم موفقیت دولت در حل مشکلات اقتصادی کشور و تعلل در انجام انتخابات نیز بر ناراضیاتی‌ها افزود و روز اول بهمن‌ماه ۱۳۴۰ تظاهرات شدیدی در محوطهٔ دانشگاه تهران و خیابانهای اطراف آن علیه دولت برپا گردید. در نتیجهٔ درگیری بین نیروهای پلیس و دانشجویان صدها نفر مجروح شدند. به تأسیسات دانشگاه و مرکز اتمی و آزمایشگاههای دانشگاه نیز خساراتی وارد آمد و دولت دستور تعطیل دانشگاه را صادر کرد. به دنبال وقایع دانشگاه دولت عده‌ای از رهبران جبههٔ ملی، از جمله دکتر صدیقی، دکتر آذر، مهندس حسینی، دکتر سنجابی، مهندس زیرک‌زاده، شاپور بختیار و داریوش فروهر را به عنوان محرکین این واقعه

## دستگیر کرد.

تعطیل دانشگاه تهران به تظاهرات دانشجویان خاتمه نداد و این بار دانش آموزان دبیرستانها هم در تظاهرات بر ضد دولت شرکت کردند. تظاهرات دانشجویان و دانش آموزان در میدان بهارستان به خاک و خون کشیده شد و یکی از دانش آموزان نیز بر اثر تیراندازی پلیس به قتل رسید.

همزمان با آغاز برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم اسناد مالکیت کشاورزان اولین روستای تقسیم شده در شهرستان مراغه، آیت الله سید محمد بهبهانی که تا این زمان به طرفداری از رژیم سلطنت شهرت داشت<sup>۲۱</sup> تلگراف شدیدالحنی به شاه مخابره نمود و ضمن اشاره به وقایع دانشگاه و کشته و مجروح شدن عده‌ای از دانشجویان و دانش آموزان نوشت «خیر خواهانه به عرض مبارک می‌رسانم که تمام این فجایع و اعمال بی‌دویه که پیش آمده و باز هم مترتب است از تأخیر در افتتاح مجلس و نبودن آزادی برای مردم می‌باشد، که تا به حال بی سابقه بوده و مورد اعتراض شدید ملت می‌باشد. عذاری هم که در این باب گاهی ذکر می‌شود به هیچ وجه قابل قبول نیست. این است که باید صریحاً عرض کنم تأخیر در این امر به تمام شئون مملکت مضر است و هرگاه بیش از این تعویق و مسامحه شود اعلیحضرت در انجام وظیفه کوتاهی فرموده‌اند...»

ارسال این تلگراف در بیستم بهمن ماه ۱۳۴۰، که با تشدید فعالیت سید جعفر بهبهانی فرزند آیت الله سید محمد بهبهانی علیه دولت همراه بود، به دستگیری و بازداشت سید جعفر بهبهانی از طرف دولت انجامید و این عمل واکنش شدیدی در بازار و محافل روحانی به وجود آورد، زیرا علاوه بر این که سید جعفر بهبهانی از احترام و نفوذ زیادی در میان بازاریان و روحانیان برخوردار بود، بازداشت او از طرف کسی که قسمت اعظم موفقیت‌هایش را مدیون تلاش و مبارزات او بود ناسپاسی آشکاری به شمار می‌آمد. دکتر امینی در ابتدای نخست‌وزیری خود انتظار دریافت کمک‌های مالی و اقتصادی قابل ملاحظه‌ای را از آمریکا داشت، ولی این انتظارات برآورده نشد و میزان کمک آمریکا خیلی کمتر از آن بود که کمکی به حل مشکلات اقتصادی آن روز ایران بنماید. دکتر امینی در اوایل اسفند ماه ۱۳۴۰ در رأس یک هیئت اقتصادی عازم

۲۱- آیت الله سید محمد بهبهانی در زمان حکومت مصدق، در حوادث نهم اسفند ۱۳۳۱ و

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مؤثری ایفا نمود و یکی از عوامل اصلی سرنگونی حکومت مصدق بود.



اروپا شد و از چهار کشور آلمان فدرال، فرانسه، بلژیک و انگلستان دیدن کرد. هدف دکتر امینی از این سفر دریافت وام و اعتباراتی از کشورهای پیشرفته اروپای غربی بود، ولی از سفر بیست روزه خود به این کشورها جز وعده و وعید چیزی به همراه نیاورد.

در شب عید سال ۱۳۴۱ پنج نفر از امرای ارتش و عده دیگری از بازداشت شدگان اوایل حکومت امینی، بدون محاکمه آزاد شدند و عدم موفقیت دولت امینی در تعقیب و محاکمه و اثبات جرم این عده لطمه شدیدی به حیثیت دولت وارد ساخت. روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ شاه و فرح به دعوت رسمی کنندی رئیس جمهور آمریکا عازم آن کشور شدند و این سرآغاز روند سقوط حکومت امینی بود. باری روبین محقق آمریکائی در تشریح این روند سقوط چنین می نویسد:

«پس از انتصاب دکتر امینی به مقام نخست وزیر، شاه که از روابط او با آمریکائیا بیمناک بود، خود در صدد برقراری روابط نزدیکتری با رئیس جمهور جدید آمریکا برآمد و در سفری به واشنگتن آمادگی خود را برای انجام اصلاحات مورد نظر آمریکائیا اعلام داشت. کنندی از شاه خواست که قسمتی از هزینه های نظامی را صرف بهبود وضع اقتصادی کشور بنماید و ارتش ۲۴۰/۰۰۰ نفری خود را در یک دوره دو یا سه ساله به ۱۵۰/۰۰۰ نفر تقلیل دهد. پذیرفتن این طرح برای شاه خیلی شاق بود، ولی به ظاهر اصل تجدید نظر در سازمان ارتش خود را پذیرفت تا در فرصتی مناسب از زیر بار این تعهد شانه خالی کند.

«در آغاز دومین سال زمامداری دکتر امینی شاه مقدمات برکناری وی را فراهم ساخته بود و سرانجام در ژوئیه سال ۱۹۶۲ او را از صحنه خارج کرد. امینی بعداً شکست و سقوط خود را به عدم حمایت واشنگتن و خودداری آمریکا از پرداخت کمکهای مالی و اقتصادی لازم به حکومت خود نسبت داد، ولی واقعیت امر این بود که واشنگتن نتوانست از او در مقابل شاه حمایت کند. شاه هنگام برکناری امینی طرحهای خود را برای «رفورم از بالا» که اصلاحات ارضی هم بخشی از آن بود آماده کرده بود. این طرحها که بعداً با سروصدای زیاد اعلام گردید به انقلاب سفید معروف شد...»<sup>۲۲</sup>

نویسندگان تاریخ کمبریج هم در بررسی علل سقوط حکومت امینی نظر مشابهی ارائه داده و می نویسند «امینی در ماه جولای (تیرماه ۱۳۴۱) ضمن شکایت از نا کافی

بودن کمکهای مالی آمریکا استعفا داد. او احتمالاً بر این باور بود که در تعارض با شاه در مورد اداره امور کشور، می‌تواند روی حمایت آمریکائیا حساب کند. اما در این مورد اشتباه می‌کرد. با توجه به سیر رویدادها، آمریکائیا ترجیح دادند در کلاف سردرگم صحنه سیاسی ایران، از کسی که به نظرشان پای ثابت این صحنه بود، یعنی خود شاه حمایت کنند...»<sup>۲۳</sup>

دکتر امینی روز ۲۶ تیرماه ۱۳۴۱، پس از چهارده ماه و ده روز نخست‌وزیری استعفا داد و قریب پانزده سال از صحنه سیاست ایران طرد شد، زیرا شاه به هیچ وجه به او اعتماد نداشت. در این مدت امینی تلاش زیادی کرد تا دوباره به شاه نزدیک شود، ولی شاه به او رو نشان نداد. در یادداشتهای علم به تاریخ یازدهم آذر ۱۳۴۸ می‌خوانیم: امروز دکتر امینی نخست‌وزیر اسبق به دیدنم آمد. مرد بکرنگی نیست. ولی به هر صورت به هزار و یک دلیل که اولش این است «یک دشمن زیاد و هزار دوست کم است». من موجبات نزدیکی مجدد او را با شاهنشاه فراهم کردم. سلام روز فرخنده ۴ آبان هم شرفیاب شد. حالا استدعایش شرفیابی به پیشگاه مبارک شاهانه بود...»<sup>۲۴</sup> ولی این «شرفیابی» امکان‌پذیر نشد و دکتر امینی بعد از پیروزی دمکراتها در انتخابات سال ۱۹۷۶ آمریکا و روی کار آمدن کارتر، به امید این که بار دیگر بتواند با جلب حمایت آمریکائیا به مقام نخست‌وزیری دست یابد نغمه مخالف ساز کرد. واکنش شاه انتشار مطالبی علیه امینی در مطبوعات از طریق ساواک و وزارت اطلاعات آن زمان بود. موضوع اصلی حملات مطبوعات وقت به امینی ارتباط او با بیگانگان و اشغال کرسی صدارت با فشار خارجی بود. دکتر امینی همچنین متهم شد که با اعلام ورشکستگی اقتصادی کشور در آغاز نخست‌وزیری خود مشکلات بزرگی به وجود آورده و با سیاستهای غلط خود ایران را واقعاً به سوی ورشکستگی اقتصادی سوق می‌داد.

دکتر امینی با استفاده از «فضای باز سیاسی» که در حکومت آموزگار به وجود آمده بود به این اتهامات پاسخ گفت، ولی بعد از مسافرت شاه به آمریکا و مذاکرات او با کارتر دیگر زمینه فعالیت برای امینی فراهم نشد. تا این که خود شاه با اوج گرفتن

۲۳- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی (به روایت تاریخ کمبریج) - ترجمه عباس مخبر.

انتشارات طرح نو. صفحه ۱۲۷

۲۴- یادداشتهای علم - جلد اول. انتشارات کتابسرا. صفحه ۳۳۰

حرکتهای انقلابی در ایران در سال ۱۳۵۷ به رجال قدیمی، از جمله دکتر امینی متصل شد و در واقع به تصور این که او هنوز هم با آمریکائیا ارتباط دارد، می‌خواست به وسیله او اعتماد آمریکائیا را به خود جلب نماید. از شهریور ۱۳۵۷ تا آذرماه همین سال دکتر امینی و عبدالله انتظام مدیرعامل سابق شرکت نفت تقریباً هر روز به اتفاق یا جداگانه با شاه ملاقات می‌کردند و در روزهای هم که فرصت ملاقات دست نمی‌داد، شاه تلفنی با آنها مشورت می‌کرد. دکتر امینی باز هم هوای نخست‌وزیری در سر داشت و بعد از استعفای آموزگار داوطلب احراز مقام نخست‌وزیری بود، ولی شاه شریف‌امامی را به او ترجیح داد زیرا انگلیسیها را خطر اصلی برای خود می‌دانست و تصور می‌کرد که با انتصاب رئیس فراماسونهای ایران به نخست‌وزیری می‌تواند اعتماد انگلیسیها را به طرف خود جلب کند و از تحریکات «بی بی سی» جلوگیری به عمل آورد.

نویسنده، با سابقه دوستی و آشنائی بیست ساله با دکتر امینی، در آن روزهای طوفانی چندین بار با وی ملاقات کردم. امینی می‌گفت شاه قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست داده و مذاکرات و مشورتهای روزانه ما با او هم عملاً بی‌فایده و اتلاف وقت است. امینی مدعی بود که اظهار نظرهای او و انتظام (که غالباً با هم نزد شاه می‌رفتند) صادقانه و در جهت مصلحت خود شاه و مملکت است، ولی اشخاص دیگری که هر روز با شاه ملاقات می‌کنند و حسن نیت ندارند حرفهای دیگری می‌زنند و شاه در میان این اظهار نظرهای ضد و نقیض درمانده و نمی‌داند چه بکند. اما واقعیت امر، به نظر نویسنده، این است که شاه تا آخرین لحظه هم نسبت به دکتر امینی بدگمان بود و بیشتر برای «دفع شر» و جلوگیری از تحریکات وی، او را به جمع مشاوران خود پذیرفته و چنین وانمود می‌کرد که در فرصتی مناسب دوباره او را به نخست‌وزیری منصوب خواهد کرد.

دکتر امینی از اواخر مهرماه ۱۳۵۷، متوجه این واقعیت شد که دیگر امیدی به نجات رژیم باقی نمانده و ضمن ملاقاتها و مشورتهای روزانه با شاه با جناح مخالف رژیم هم تماس برقرار کرد. تلقینات و توصیه‌های او به شاه از این تاریخ به بعد عملاً در جهت تسریع روند سقوط رژیم بود، و نویسنده در این مورد تردیدی ندارد که نطق ملتسمانه روز پانزدهم آبان ۱۳۵۷ شاه، اگر به قلم خود امینی نوشته نشده باشد تحت تأثیر توصیه‌ها و تلقینات او تهیه شده بود. دلیل این اطمینان هم این است که فردای آن روز در دیداری با

دکتر امینی به او گفتم با این نطق کار شاه تمام شد، دیگران هم حرف مرا تصدیق کردند، ولی امینی مانند نویسنده‌ای که از نوشته خود دفاع کند با حرارت گفت «نه آقا بهتر از این نمی‌شد! مگر می‌خواستید چه بگوید؟!»

دکتر امینی در اوایل بهمن‌ماه ۱۳۵۷ که دیگر سقوط رژیم قطعی شده بود از ایران خارج شد و بعد از پیروزی انقلاب نیز ابتدا در صدد ایجاد نوعی ارتباط با رهبران جدید ایران برآمد، ولی در این کار توفیق نیافت. بعد از ماجرای گروگانگیری، که آمریکائیا در صدد مبارزه با جمهوری اسلامی ایران برآمدند دکتر امینی دوباره با آمریکائیا تماس برقرار کرد و «جبهه نجات ایران» را با پشتیبانی آمریکا بنیان نهاد، ولی فعالیتهای این سازمان پس از مدتی تعطیل شد. مجله فارسی‌زبان «ره‌آورد» چاپ لوس آنجلس، که از نشریات معتبر ایرانی خارج از کشور است درباره علت تعطیل فعالیتهای سیاسی دکتر امینی در خارج می‌نویسد:

«در آبان ۱۳۶۵ اعلام شد که سازمان سیای آمریکا میلیونها دلار به گروههای اوپوزیسیون در فرانسه پرداخته است. روزنامه واشنگتن پست نوشت که علی امینی ماهانه ۱۰۰/۰۰۰ دلار دریافت می‌داشته و چون این پولها به مصارف شخصی در سوئیس می‌رسیده، این مستمری قطع شده است. رقم کمکهای آمریکا به جبهه نجات ایران بالغ بر شش میلیون دلار بوده است. دکتر علی امینی دریافت پول از سیا را تکذیب کرد و به دنبال آن هر نوع فعالیتی را که داشت متوقف ساخت.»<sup>۲۵</sup>

دکتر علی امینی در آذرماه سال ۱۳۷۱ در سن ۸۷ سالگی در پاریس درگذشت.



## علم و نقش اسرار آمیز او

خانزاده بیرجند چگونه محرم اسرار شاه شد؟ - دلایل مشارکت علم در توطئه قتل رزم آرا - حزب بازی و نخست‌وزیری علم - تلگرافات آیت‌الله خمینی به شاه و علم - نقش علم در بازداشت آیت‌الله خمینی و کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ - مروری بر یادداشتهای علم - چرا علم قسمتی از یادداشتهای خود را پنهان کرد؟!...

امیراسدالله علم، که بعد از استعفای دکتر امینی از مقام نخست‌وزیری در بیست و ششم تیرماه ۱۳۴۱، به جانشینی وی برگزیده شد هفدهمین نخست‌وزیر دوران سلطنت محمدرضا شاه است، که قریب بیست ماه در این مقام باقی ماند و بعد از آن نیز در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶ قریب یازده سال وزیر دربار و محرم اسرار شاه بود. علم قبل از احراز مقام نخست‌وزیری و وزارت دربار نیز، از محارم شاه بود و قریب سی سال یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاست ایران به‌شمار می‌آمد.

امیراسدالله علم در سال ۱۲۹۸ در بیرجند متولد شد. پدرش محمدابراهیم علم معروف به شوکت‌الملک بود که این لقب و امیری قانات را در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، از برادر بزرگترش امیراسماعیل خان علم به ارث برده بود. امیر شوکت‌الملک علم مانند برادر ارشد و اجدادش با انگلیسیها، که نسبت به ثبات و امنیت منطقه سیستان و بلوچستان در مجاورت افغانستان و هند حساسیت زیادی نشان می‌دادند، روابط نزدیکی داشت و در جریان جنگ اول جهانی نیز با نیروهای انگلیسی که بخش مهمی از خاک ایران را تحت اشغال خود داشتند همکاری می‌کرد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ امیر

شوکت‌الملک علم در سرکوبی قیام کلنل محمدتقی خان پسیان نقش موثری ایفا نمود و همین خدمت موجب نزدیکی او به دولتهای بعد از کودتا مخصوصاً رضاخان سردار سپه شد.

امیر شوکت‌الملک علم در اوایل سلطنت رضا شاه همچنان مقیم بیرجند بود و تنها پسرش اسدالله علم نیز تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در بیرجند به انجام رساند. علم ضمن تحصیل در مدرسه چند معلم سرخانه هم داشت که یکی از آنها همسر یک ژنرال فراری روسیه تزاری به نام «ویگورنیتسکی»<sup>۱</sup> بود. این ژنرال بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه به امیر شوکت‌الملک پناهنده شد و امیر شوکت‌الملک همسر او را که از اشراف‌زادگان روسیه و مسلط به زبان فرانسه بود برای آموزش زبان فرانسه به تنها پسر و سه دخترش انتخاب کرد. امیراسدالله علم در پایان تحصیلات متوسطه همراه پدر به تهران آمد تا پس از تهیه مقدمات سفر و اخذ ویزا برای ادامه تحصیل به اروپا برود. امیر شوکت‌الملک احتیاطاً برای کسب اجازه اعزام پسرش به اروپا نزد رضاشاه رفت. رضا شاه از او پرسید پسرت در چه رشته‌ای می‌خواهد تحصیل کند؟ امیر شوکت‌الملک گفت رشته کشاورزی. رضاشاه گفت وقتی ما خودمان در کرج دانشکده کشاورزی باز کرده‌ایم چرا می‌خواهی پسرت را به خارج بفرستی؟ امیر شوکت‌الملک دیگر چاره‌ای جز اطاعت امر نداشت و امیراسدالله که با آرزوی سفر به پاریس یا لندن به تهران آمده بود ناچار شد برای تحصیل در رشته کشاورزی در دانشکده کشاورزی کرج ثبت نام کند.

رضاشاه نه فقط امیر شوکت‌الملک را وادار کرد پسرش را برای تحصیل به دانشکده کشاورزی کرج بفرستد، همسری هم برای او انتخاب نمود. همسری که برای امیراسدالله بیست ساله در نظر گرفته شد ملک‌تاج قوام دختر قوام‌الملک شیرازی بود، که رضاشاه قبلاً پسر او علی قوام را به دامادی خود برگزیده بود. امیراسدالله علم و ملک‌تاج قوام در سال ۱۳۱۸ با هم ازدواج کردند و در کرج ساکن شدند تا علم تحصیلات خود را در آنجا به پایان برساند. امیر شوکت‌الملک هم در کابینه دکتر متین‌دفتری به وزارت

۱ - Vigornitsky - این ژنرال بعد از اشغال ایران از طرف نیروهای شوروی و انگلیس، در مقابل خانه‌اش در تهران به ضرب گلوله کشته شد. اسرار قتل او فاش نشد ولی قرائن نشان می‌داد که ژنرال تزاری از طرف مأمورین جاسوسی شوروی شناسائی و ترور شده است.

پست و تلگراف منصوب شد و این سمت را در کابینه اول فروغی بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ نیز حفظ کرد.

امیراسدالله علم در سال ۱۳۲۱ از دانشکده کشاورزی کرج فارغ التحصیل شد و چون وضع تهران آشفته و تحت اشغال نیروهای بیگانه بود همراه همسرش عازم بیرجند شد. امیر شوکت‌الملک که قبل از پسرش به بیرجند رفته بود در سال ۱۳۲۳ در همانجا درگذشت و علم اداره امور املاک وسیع پدرش را به عهده گرفت. در اواخر سال ۱۳۲۴ علم ضمن مسافرتی به تهران به ملاقات قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت، که تازه از سفر مسکو به تهران بازگشته بود، رفت. قوام‌السلطنه این جوان ۲۶ ساله را، ظاهراً به واسطه سابقه دوستی و آشنائی با امیر شوکت‌الملک، و شاید هم به توصیه انگلیسیها که در آن زمان نقش حساسی در سیاست ایران داشتند، برای فرمانداری کل سیستان و بلوچستان در نظر گرفت.

علم با وجود جوانی و نداشتن تجربه در امور اداری، با همان شیوه قلدری و خانخانی در مأموریت سیستان و بلوچستان با قاطعیت عمل کرد و این خطه آشوبزده را با همکاری فرمانده لشکر آرام کرد. نمونه‌ای از قلدری او را، علینقی عالیخانی محرم اسرار علم، که انتشار یادداشتهای وی را به عهده گرفته است، در مقدمه‌ای بر این یادداشتها که به شرح حال علم اختصاص یافته است چنین شرح می‌دهد:

«علم پس از مدتی (در مقام فرمانداری سیستان و بلوچستان) به همه فهماند که باید از او فرمانبردار باشند و برای رسیدن به این هدف گاهی به روشهای خارج از عرف دست می‌زد. یک بار که رئیس دارائی زاهدان بیش از اندازه کارشکنی می‌کرد و دستورات او را به بهانه تعارض با مقررات انجام نمی‌داد، به دنبال او فرستاد. از قضا هنگامی سر و کله رئیس دارائی پیدا شد که علم سرگرم بازی تنیس بود. دوباره از او جویای دستوری که داده بود شد و باز همان بهانه‌های همیشگی را شنید. علم به چند تن از پیشخدمتهای خود دستور داد رئیس دارائی را با طناب به درختی کم سایه ببندند و خود بازی تنیس را از سر گرفت. بسته ماندن به درخت در زیر آفتاب سوزان بلوچستان چندان دلپذیر نیست و پس از اعتراضهای آغازین، هنگامی که رئیس دارائی دریافت که گوش علم بدهکار نیست و خود با خطر آفتابزدگی روبروست، با التماس درخواست رها شدن کرد و قول داد از آن پس دستورهای فرماندار کل جوان را اطاعت کند. این



خبر در شهر کوچک زاهدان پخش شد و همه حساب کار خودشان را کردند...»<sup>۲</sup>  
 علم از فرصت و موقعیتی که در مقام فرمانداری کل سیستان و بلوچستان به دست آورده بود، برای نزدیکی هرچه بیشتر به شاه استفاده کرد و با این که منصوب قوام‌السلطنه بود، در هر سفر به تهران به‌طور خصوصی با شاه ملاقات می‌کرد و گزارش کارهای خود را مستقیماً به او می‌داد. علم در زمان ولیعهدی شاه هم با او نزدیک بود و گاهی با او به سواری می‌رفت و تنیس بازی می‌کرد، ولی در مناسبات جدید خود با شاه، می‌خواست خود را خدمتگزاری وفادار و سرسپرده به او معرفی نماید و خیلی زود به مقصود خود نائل آمد.

در سال ۱۳۲۸، شاه که بعد از جان بدر بردن از توطئه سوءقصد ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تشکیل مجلس مؤسسان دوم قدرت بیشتری یافته بود، برای نخستین بار توانست چند وزیر به نخست‌وزیر منتخب مجلس تحمیل کند. یکی از وزیران تحمیلی، علم بود که ساعد او را به سمت وزارت کشور معرفی کرد. از قول ساعد نقل شده است که وقتی شاه به او توصیه کرد علم را به وزارت کشور معرفی کند فکر می‌کرد مقصود شاه، امیر شوکت‌الملک است و وقتی دید یک مرد جوان با لباس رسمی برای معرفی به سمت وزیر کشور حاضر شده است تعجب کرد و تازه فهمید که امیر شوکت‌الملک چند سال قبل فوت شده است!

در هر حال ساعد به جبران این اشتباه، در ترمیم کابینه، علم را به وزارت کشاورزی تعیین کرد. علم این سمت را در کابینه علی منصور هم حفظ نمود، ولی رزم‌آرا که وزیران خود را بدون مشورت قبلی با شاه تعیین کرده بود برای او پستی در کابینه در نظر نگرفت. شاه مصرأً از رزم‌آرا خواست که علم را وارد کابینه خود نماید و رزم‌آرا چند ماه بعد از معرفی دولت خود، در آبان‌ماه سال ۱۳۲۹، برای جلب رضایت شاه علم را به سمت وزیر کار وارد کابینه خود نمود.

علم که نماینده شخص شاه، و به عبارت واضح‌تر جاسوس او در دولت رزم‌آرا بود، در جریان ترور رزم‌آرا هم نقش اسرارآمیزی بازی کرد. همان‌طور که در فصل مربوط به رزم‌آرا به تفصیل شرح داده شد، قرائن زیادی در دست است که از وجود توطئه‌ای از طرف دربار برای قتل رزم‌آرا حکایت می‌کند و علم در اجرای این نقشه،

نقش کلیدی و مهمی به عهده داشته است. قدر مسلم این است که رزم آرا قصد رفتن به مسجد را نداشته و علم او را با خود به مسجد برده، هرچند در بازجوئی برای تبرئه خود، موضوع را طور دیگری عنوان می‌کند. با وجود این دقت در متن بازجوئی از علم، که دو ماه بعد از قتل رزم آرا و در زمان حکومت دکتر مصدق، صورت گرفته نکات جالبی را روشن می‌نماید. لذا نخست عین صورتمجلس بازجوئی از علم را نقل می‌کنیم و سپس به نکات مورد بحث اشاره می‌نمائیم:

متن صورتمجلس تحقیق از امیراسدالله علم وزیر کار کابینه رزم آرا  
مستخرج از پرونده قتل رزم آرا

به تاریخ ۳۰/۲/۲۴ جناب آقای اسدالله علم تشریف دارند و هویت ایشان محرز است و با انجام تشریفات مربوط به تحقیق از مطمئن، و توجه دادن ایشان به این موضوع و تعهد به ذکر حقیقت از ایشان سؤال می‌شود:

چون به فرار اطلاع جنابعالی در روز ۲۹/۱۲/۱۶ در مسجد شاه و هنگام ترور مرحوم رزم آرا نخست‌وزیر حضور داشتید، تمنا می‌شود جریان کار و مشاهدات خودتان را در این باب فرموده فرمائید.

ج- اینجانب عصر روز پانزدهم از اصفهان مراجعت و صبح شانزدهم اسفند، ساعت هشت و نیم برای ملاقات نخست‌وزیر به نخست‌وزیری رفتم. تا حدود ساعت ده معطل شدم. ایشان به نخست‌وزیری نیامدند. در این مدت انتظار در اطاق آقای هدایت معاون نخست‌وزیر بودم. ایشان فرمودند آقای نخست‌وزیر باید مسجد باشند شما اگر عجله دارید که ایشان را ببینید بیائید با هم برویم مسجد آنجا شاید ملاقاتشان نمائید. اینجانب به واسطه کارهایی که داشتم مایل بودم به وزارت کار مراجعت کنم ولی آقای هدایت اصرار کردند که با ایشان به مسجد بروم، لهذا به اتفاق ایشان و با اتومبیل ایشان به مسجد رفتم. آقای نخست‌وزیر آنجا نبود. چند دقیقه صبر کردم و فاتحه خواندم. بعد از مسجد بیرون آمدم و آقای هدایت را آنجا گذاشتم. چون با اتومبیل آقای هدایت رفته بودم و اتومبیل خودم جلوی نخست‌وزیری بود با اتومبیل آقای هدایت برگشتم به نخست‌وزیری که از آنجا با اتومبیل خودم بروم. بعد که برگشتم از فراش جلوی کاخ ایضاً پرسیدم آقای نخست‌وزیر آمدند یا نه گفت نه. با وصف این رفتم دفتر آقای غضنفری رئیس دفتر نخست‌وزیر و به ایشان

گفتم به آقای نخست‌وزیر عرض کنید که من از صبح منتظر بودم جنابعالی را ملاقات کنم ممکن نشد. مسجد هم رفتم که شاید آنجا تشریف داشته باشید تشریف نداشتید، ولی عرایض لازمی نسبت به امور اصفهان و مخصوصاً خطر تعطیل کارخانجات آنجا دارم باید امروز به عرضتان برسانم. اما چون حالا کارهای لازمی دارم دیگر معطل نمی‌شوم. ایشان هر وقت به نخست‌وزیری آمدند تلفن کنند فوری کاخ ابیض بیایم. از نخست‌وزیری می‌رفتم بیرون بین پله‌های کاخ ابیض به نخست‌وزیر برخوردم و به اتفاق ایشان به اطاق کارشان رفتم و گفتم چون کارهای لازمی راجع به امور اصفهان داشتم حتی به مسجد آمدم شاید جنابعالی را آنجا پیدا کنم ولی تشریف نداشتید. ایشان به خاطر آوردند که باید مسجد بروند و اظهار داشتند بس کار دارم این‌گونه امور فراموش می‌شود حالا بیا با هم برویم. به ایشان عرض کردم وقتی بنده از مسجد بیرون می‌آمدم از طرف آقایان علماء دستور خواندن الرحمن داده شده بود باید دیر باشد و به فاتحه نخواهید رسید. ایشان منصرف شدند و مجدداً راجع به امور اصفهان مشغول مذاکره شدیم. در این اثنا آقای غضنفری رئیس دفترایشان وارد اطاق شد و چند فقره یادداشت جلوی ایشان گذاشت که گویا کارهای روز ایشان بود. آقای نخست‌وزیر پس از نگاه کردن به یادداشتها مجدداً گفتند بیا برویم مسجد. به ایشان عرض کردم بنده آنجا بودم دیگر حالا نمی‌آیم. بعد که مراجعت فرمودید تلفن بفرمائید خدمت برسم. اصرار کردند بیا برویم چند دقیقه در راه وقت داریم صحبت می‌کنیم. بین راه صحبت امور اصفهان بود. جلوی در مسجد باز خواستم برگردم. اصرار کردند بیا برویم تو باز هم صحبت کنیم. من هم به اتفاق ایشان رفتم. از در مسجد که داخل شدم دو طرف درکمال نظم پاسپانها ایستاده بودند. با هم مذاکره می‌کردیم و می‌رفتیم. غفلتاً صدای سه تیر از پشت سر به گوشم رسید و نخست‌وزیر با صورت به زمین غلطید. من قدری متوجه ایشان شدم و بعد به عقب برگشتم ببینم چه اتفاق افتاده. دیدم عده‌ای پاسپان و جمعیت بهم ریخته و گلاویز شده‌اند. مجدداً در بالین نخست‌وزیر نشستم که اگر کمکی از دستم بر آید به ایشان بکنم. پرسیدم آفا چطور شدید. جواب ندادند. دقت کردم دیدم گلوله مغز آن مرحوم را متلاشی کرده و معلوم می‌شود دردم جان سپرده است. قدری بالین ایشان صبر کردم تا جمعیت و منجمله آقای هدایت (محمود) از داخل مسجد آمدند. یک عده افسران شهربانی هم بر بالین نخست‌وزیر جمع شدند. آنوقت اینجانب از مسجد بیرون آمدم. (امضاء علم)



وزارت دادگستری

صفحه

برگ باز جوی و صورت مجلس

شماره

خواهان	خوانده	خواست	تاریخ	جرده دان	برودانه
			روز ماه ۱۳۲۲		

بسم الله الرحمن الرحیم  
 اینجانب حاج محمد علی بن محمد باقر  
 در این خصوص در تاریخ ۱۳۲۲  
 در محضر دادگاه عالی  
 در روز ۱۳۲۲ ماه ۱۳۲۲  
 در وقت ۱۳۲۲  
 در حضور آقایان  
 در مقام قاضی  
 در مقام وکیل  
 در مقام مدعی  
 در مقام مدعی علیه

مجلس اول صورت مجلس بازجویی از علم درباره قتل رزم آرا  
 در تاریخ ۱۳۲۲  
 در وقت ۱۳۲۲  
 در حضور آقایان  
 در مقام قاضی  
 در مقام وکیل  
 در مقام مدعی  
 در مقام مدعی علیه

س - آیا جنابعالی فیافه ضارب و اسلحه را دیدید یا نه؟

ج - چنانچه اظهار شد گلوله‌ها از پشت سر شلیک می‌شد. وقتی مرحوم نخست‌وزیر بر زمین افتاد بنده به ایشان توجه کردم، بعد به عقب برگشتم بینم چه اتفاق افتاده و چطور شد جز جمعیت و پاسانها که بهم ریخته بودند فرد مشخصی را ندیدم (امضاء علم)

درباره اظهارات علم در بازجویی نکات زیر قابل ذکر است:

- ۱- بازجویی از علم در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، یعنی دو ماه و هشت روز پس از قتل رزم آرا صورت گرفته و معلوم نیست علت این تأخیر چیست.
- ۲- در اظهارات علم، چه در چگونگی رفتن او به مسجد و چه موضوع تیراندازی به طرف رزم آرا تناقضاتی با اظهارات شهود دیگر به چشم می‌خورد. اظهارات او درباره این که هر سه تیر از پشت سر به رزم آرا شلیک شده با گزارش پزشکی قانونی درباره این که تیرها از دو جهت مخالف وارد بدن رزم آرا شده مغایرت دارد. (متن گزارش پزشکی قانونی در فصل مربوط به رزم آرا نقل شده است).
- ۳- محمود هدایت معاون پارلمانی رزم آرا و برادر زن وی، که متن بازجویی از او در فصل مربوط به رزم آرا نقل شد، گفته است که بلافاصله بعد از تیر خوردن رزم آرا از داخل مسجد به محل وقوع حادثه آمده و مشاهده کرده است که جنازه رزم آرا بر روی زمین افتاده و کسی بالای سر او نیست. معلوم نیست علم که وزیر کابینه رزم آرا بوده و همراه او به مسجد آمده، به چه مناسبت بعد از تیر خوردن رزم آرا صحنه را ترک کرده و چرا اقدامی برای انتقال سریع او به بیمارستان (که هنوز معلوم نبود مرده است یا نه) به عمل نیاورده است.

۴- صحت ادعای علم درباره این که قصد رفتن به مسجد را نداشته و به اصرار رزم آرا همراه او رفته است مورد تردید است، زیرا هیچ کس جز رزم آرا که مرده بود نمی‌توانست صحت و سقم ادعای او را روشن کند. به علاوه اصرار او برای دیدن رزم آرا و این که یک بار به تصور این که رزم آرا قبلاً به مسجد رفته است به مسجد می‌رود و وقتی او را در مسجد نمی‌بیند به جای این که به دفتر کار خودش برود دوباره به نخست‌وزیری مراجعت می‌نماید و همراه رزم آرا مجدداً به مسجد می‌رود، طبیعی به نظر نمی‌رسد.

نکته جالب توجه این است که علینقی عالیخانی نویسنده بیوگرافی علم، که

چهل صفحه از مقدمه کتاب یادداشتهای علم را به شرح حال او اختصاص داده، کمترین اشاره‌ای به این موضوع حساس نکرده و درباره این مقطع مهم از زندگی علم و حوادث بعد از آن چنین می‌نویسد:

«در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ رزم آرا ترور شد و دو ماه پس از آن دکتر محمد مصدق، رهبر جبهه ملی و قهرمان ملی کردن نفت، با پشتیبانی شدید و هیجان بی‌سابقه افکار عمومی، به‌رغم دودلی شاه و درباریان و سیاست‌پیشگان سنتی، نخست‌وزیر شد... شاه از تغییر اوضاع و تشنج موجود و حمله‌هایی که در مطبوعات و دسته‌های سیاسی به او می‌شد سخت هراسان بود و پایه‌های پادشاهی خودش را لرزان می‌دید. بسیاری از کسانی که در روزهای خوشتر ادعای سرسپردگی داشتند، رهایش کرده بودند و شاه سخت تک افتاده و ناتوان شده بود... یکی از کسانی که در این شرایط دشوار برای شاه، وفاداری بی‌چون و چرای خود را نشان داد، علم بود که به این‌سان به جرگه نزدیکان و محرمان شاه پیوست.

در اول تیر ۱۳۳۱ علم به سرپرستی املاک و مستغلات پهلوی گماشته شد. این املاک عبارت بودند از شماری هتل در تهران و جاهای دیدنی ایران، به‌ویژه در کنار دریای مازندران و همچنین مستغلات و زمین‌های وسیع کشاورزی به‌خصوص در گرگان و مازندران و کرمانشاهان... ولی نقش علم تنها سرپرستی املاک پهلوی نبود و در فعالیتهای سیاسی و ملاقاتهای پشت پرده مورد نظر شاه نیز شرکت داشت. سالها پس از آن یک‌بار که خاطره آن روزها را به یاد می‌آورد، داستانی به من گفت که نقل آن در این جا بی‌مناسبت نیست. در پایان تیرماه ۱۳۳۱ مصدق در اثر اختلاف با شاه استعفاء داد و برای چند روزی قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری منصوب شد. ولی نظاهرات خونین هواداران مصدق، او را به کناره‌گیری واداشت و از نو مصدق زمام امور را در دست گرفت. مجلس به دولت تکلیف کرد دارایی قوام‌السلطنه را - که مثلاً پنهان شده بود - ضبط و خود او و کسان دیگری را که مسئول تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان بودند، محاکمه کند. البته مصدق که از محل اقامت قوام نیز آگاه بود، به هیچ رو آهنگ آزار رساندن به او را نداشت، ولی شاه از این جریان بیمناک بود که مبادا محاکمه قوام صورت پذیرد و او شاه را که در دادن دستور تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان دستی داشت، به عنوان مسئول معرفی کند. شاه از علم خواست که به بهانه احوال‌پرسی نزد قوام